

نوشته‌ی : محمد تهامی نژاد

ریشه‌یابی یأس

در سینمای ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۵ ایران

سال هزار و سیصد و ده، شاگردان دومین دورهٔ دپوررشگاه آرتیستی سینما، فارغ‌التحصیل می‌شوند.

ایشان می‌بایست پایه‌گذاران سینمای بومی ایران باشند. تاریخ به‌سبب وظیفه‌ای را با آنان محول می‌کند.

درک چنین لحظاتی اغلب بسیار دشوار است. همچنانکه قبل از آنان بسیار کسان دیگر هم نتوانستند جز نامی بی‌مسمای چیزی از خود باقی‌گذارند. (اشاره به پیشاهنگان سینمای ایران در دوره مظفرالدین‌شاه و بعد از آن که خود جای بحث جداگانه‌ای دارد).
اوانس اوگانیا یا اوهانیان که جوان ادعای سفیدرویی از مهاجرین شوروی بود

بدرستی دریافته است که باید برای بنیان يك سینمای سالم گروهی را تربیت کرد .
خود وی سال ۱۳۰۴ پس از طی دورهٔ مدرسه‌ی عالی سینمایی مسکو و تهیه‌ی تعدادی
فیلم در عشق آباد بملل خانوادگی و سیاسی با دخترش راهی ایران می‌شود . در این جا
دوررنگاه آرتیسی سینما را در خیابان اسلامبول تأسیس می‌کند .
جار می‌زنند !

مردم می‌گویند : «مگر سینما هم حرفه‌ایست که باید آنرا تحصیل کرد؟» .
خانواده‌ها مخالفت می‌کنند .

جار ادامه می‌یابد !
سرانجام عده‌ای جمع می‌شوند . کلاس صورت رسمی بخود می‌گیرد .
(در این سالها کلاس دیگری نیز بنام کلاس تدریس فن تأثر زیر نظر میر سیف‌الدین -
کرمانشاهی کارگردان ایرانی تحصیل کرده در مسکو دائر بود) .
ابوالفضل اخویان ، اعتمادی ، رشید حائری ، احمد دهقان ، سهرابی ، سنجری ،
ضرابی ، طاهباز ، کیا ، کنعانی ، احمد گرجی ، محمدعلی قطبی ، حبیب‌الله مراد ، میرفصیحی
اسماعیل نجات و ولیانی ... بعد از ظهرها در دوررنگاه سینما سر کلاس آقای سید نفیسی
و اوگانیانس حاضر میشدند و تاریخ لباس ، هنرپیشگی سینما ، ادبیات و ژیمناستیک
برایشان تدریس می‌شد .

سال ۱۳۱۱ باید دومین فیلم ایرانی ساخته شود .
سینماهای تهران هنوز فیلمهای صامت را نشان می‌دهند :
۳۷ سال از عمر سینما می‌گذرد و پروژکتورها ۱۶ فریم در ثانیه حرکت می‌کنند .
تجاری که برای تهیه فیلم ، قولهایی داده اند از پرداخت پول ابا می‌کنند .
و گرچه «آبی رابی» اولین فیلم ایرانی خوب فروش کرده است معذالك امیدی به
برگشت پولشان ندارند .

در این سال نرخها از قران بریال تبدیل می‌شود و معادل ۱/۳۰۴/۲۹۸ ریال
دوربین و آلات عکاسی و سینماتوگراف و لوازم آنها از قبیل شیشه ، فیلم ، کاغذ حساس و
غیره وارد کشور شده است . (احصائیه‌ی تجارتی ایران سال ۱۳۱۱) .
در آلمان «رفاقت» اثر گئورگه ویلهلم پابست را نشان میدادند و با وجودیکه هفت
سال از تهیه فیلم «رزمناو پوتمکین» می‌گذرد حال سینمای ناطق نوپا و منتقدین غبروسی
را اندك اندك به شگفتی می‌کشاند .

در تهران فیلم مضحك پات پاته شون دانمارکی تماشاچیان زیادی را خندانده و اوهانیان
در سال ۱۳۰۸ «آبی رابی» را از روی آن ساخت . که «ساکوار لیدزه» صاحب سینما مایاک

تهیه کنند. و خانباخان معتضدی با دوربین گوه‌ونی که از پاریس با خودش آورده بود اینکار را فیلمبرداری کرد.

اوهانیان همه‌ی عوامل وارد تاریخ شدن را در اختیار می‌گیرد غیر از فکر و اندیشه را. سنت ناپسند کپی‌سازی از همان اولین فیلم ایرانی شکل می‌گیرد.

«آبی‌رایی» فیلم خوبی از کار در نمی‌آید. مقداری نقاشی است و مقداری حرکات مضحك دو مرد کوتاه و بلند - سهرابی و ضرابی - ۱۸۰۰ متر واریته‌ی ۳۵ میلیمتری سرهم می‌شود که نقاشیهای آنرا مسیو تالبرگ فیلمبرداری می‌کند.

حالا در سال ۱۳۱۱ اوهانیان می‌خواهد ۵ سال پس از آغاز سینمای ناطق دومین فیلم صامت خود را شروع کند.

اوهانیان روی شیوه فیلم مضحك یا درول (drole) پافشاری می‌کند و معتقد است که باید از این راه وارد شد.

مردم را بسینما عادت داد و خیال تهیه‌کننده بازاری را از برگشت پولش راضی کرد. ولی گروهی از شاگردان میگویند که پایه‌ی سینما باید جای محکمی گذاشته شود. انشعاب پیش می‌آید و اندک قدرتشانرا بدو بخش نحیف تر تقسیم می‌کنند. ولی اوهانیان مصمم است.

البته او در اجتماعی زندگی می‌کند که مخالف سینماست.

[مجله‌ی ریدرز دایجست گزارش می‌دهد. که در آغاز سلطنت پهلوی يك كنسول آمریکائی بنام روبرت ایمری بعلت عكس برداشتن از مسلمین بدست يك روحانی بقتل رسیده است.] (۶ مرداد ۱۳۲۴ مجله‌ی خواندنیها)

[و در آمریکا روحانیون و زهاد اعلام داشتند سینما = شیطان]

(تاریخ سینما تألیف لودوگا)

گرچه عده معدودی بسینما می‌روند و مشتاقانه سریالهای مختلف را دنبال می‌کنند و از حرکات «آنی‌آندورا» محصله‌ی بازیگوش غرق لذت می‌شوند ولی باز وقتی صحبت از سینما می‌شود، همه مخالفند.

مخالفت با سینما سنت شده است.

چون از همان اول سینمای واقعی بمردم نشان داده نشده، سینماهای تهران عرصه‌ی تاخت مبتذل‌ترین سریالهای تاریخ سینماست و هیچ نوع طرز تفکر همخوان و سازگاری در این سینماها به فرزندان نشان عرضه نمی‌شود، آنچه هست تضادست، تضاد با تمام عرف و عادت که بزور می‌خواهد جایش را باز کند.

واقعاً آینده‌نگری پدران ما درخور ارزش و اهمیت بسیاری است درود به روانه‌ایشان که میدانستند این صنعت درجهت آنها نیست پایگاهی برای آنها نخواهد بود و درجهت تنویر افکار مردم بکار نخواهد رفت.

(رجوع کنید به خیل فیلمهای شنیع تخدیرکننده و جنسی سینماهای امروز) گر چه سینمای راستین و سینماگران اندیشمند چنین وظیفه‌ای را هیچگاه فراموش نکرده‌اند.

اوهانیان داستانرا طوری انتخاب میکنند که باصطلاح جهت تفکر مردم را تغییر دهد. عاملی می‌شود در دست «فیوچرسم» تندرو. می‌خواهد ضربه‌ی کاری را وارد کند و چون کوچکترین وابستگی‌ای با مردم ما ندارد فکر می‌کند مشکل مردمی مثل حاجی آقا هنرپیشه شدن دخترانشانست!

آنها در دوره‌ای که دخترها هنوز در حجابند و درچنین خانواده‌هایی سخت تحت تأثیر پدر.

باید پذیرفت که «حاجی آقا» فیلم تبلیغاتی غلو شده‌ای برای جلب توجه مردم مخصوصاً «خواتین محترمه» برای پرورشگاه آرتیستی سینماست.

اوهانیان ادنی مهاجری است متخصص در سرهم کردن اراجیف. گرچه تأسیس «پرورشگاه آرتیستی ...» را باید کار با ارزشی تلقی کرد معذالك تاریخ بما لطف فراوانی نمی‌کند، آیزنشتاین را برای راهنمایی به مکزیکی‌ها نصیب می‌کند، «رنوار» را برای ساتیا جیت رای، هندیها و اوهانیان را برای ایران! این يك بدشانسی تاریخی است. (امیدوارم برای اثبات ایرانی بودن اوهانیان بیهوده تلاش نشود).

حاجی آقا آکتور سینما

حاجی آقا آکتور سینما که حبیب الله مراد نقش آنرا بازی می‌کند، مردی است کاملاً مخالف سینما که دخترش خانم آسیا قسطنیانی و دامادش عباس خان طاهباز او را بگوشه و کنار شهر می‌کشاند و مخفیانه از او فیلم می‌گیرند، سرانجام با تمهید حاجی را به سینما می‌برند. حاجی فیلم خودش را می‌بیند خوشش می‌آید و برای خودش و سینما کف می‌زند. فیلم کمدی ساده‌ای در ده پرده از آب در می‌آید که گرچه واقعیت‌هایی را زیر بغل ندارد و از انبوه عظیمی که حاجی آقا سمبول آنست مردمی ناآگاه و متلون المزاج می‌سازد، ولی از آغاز شکاف در نوعی طرز تفکر دوانسل که میرود شکل حاد و عمیقی بخود بگیرد حکایت می‌کند، روی ورقه‌ی آگهی فیلم که به سه زبان فارسی، فرانسه و روسی توسط شرکت سهامی پرفیلم چاپ شده این جملات جلب توجه می‌کند: «تمام عملیات حیرت انگیزی که در کافه پارس بوقوع پیوست با طرز جالب توجهی مشاهده خواهید فرمود. کمدی، کمیک

درام ، رقص ، و ساز ایرانی .

توجه داشته باشید که در آنروزگار بهر فیلم غیر سریال لفظ درام ، اطلاق می شده

است .

فیلم « حاجی آقا آکتور سینما » رایکنفر روسی بنام « پاولوف » که در آن هنگام نوشته های فارسی سینما ایران را می گرفت فیلمبرداری می کند و بد نیست بدانید که در يك صحنه ای هيجان انگيز از فیلم که قرار بود معلم ورزشی بنام صفوی بعنوان بدل از بالای ساختمان کافه پارس پائین بپرد و در آنروز با وجود حضور ۲۵ پاسبان در خیابان جای سوزن انداختن نبود ، از ابراهیم مرادی هم دعوت می شود بعنوان کمک فیلمبردار ، پاولوف را یاری کند ، ولی می گویند فیلم در دوربینش سالاد می کند و بهیچوجه مورد استفاده قرار نمی گیرد . حاجی آقا . . . از نظر تاریخ تهران ، تاریخ لباس و از نظر دومین فیلم داستانی ایران درخور توجه است .

گرچه مونتاز بسیار ابتدائی ای دارد . جایی که حبیب الله مراد (حاجی آقا) عکس (آنی آندورا دختر حاجی عباس همسایه) را از آسیا قسطنیانیان (دخترش) می گیرد . سه بار در سه شات مختلف را کورد عکس در دست حاجی و دخترش بهم می خورد . و یا گاز گرفتن انگشت دست آسیا قسطنیانیان بجای چوب قلیان و میان نویس بعد که حاجی می گوید بخاطر تقصیری که کرده ام هر تقاضائی داشته باشی برآورده میکنم و حالت عجیب آسیا قسطنیانیان نسبت پیدرش (حاجی آقا) که از او تقریباً رومی گیرد و گاه عشوہ گری می کند سخت خنده دار و اعجاب آورست .

ولی واقعاً زیاد نمیدانم چه تأثیری روی پدران ما در سال ۱۳۱۲ داشته است ؟ ! بیشتر قسمت های فیلم مستقیماً روی پوزیتیف گرفته شده و حالا نسبتاً زرد رنگ شده ، غیر از قسمت هایی که بانکاتیف فیلمبرداری شده است .

البته این شایعه زیاد درست نیست که او هانیان فقط قسمت هایی را که خودش بازی داشته با فیلم نکاتیف فیلمبرداری کرده . زیرا قسمت هایی از خانم قسطنیانیان که خیلی خوب هم بازی می کند و هم قسمت هایی از نوکر خانه و بسیاری جاهای دیگر هم با نکاتیف برداشته شده است . اوانس او گانیانس (او هانیان) خودش در نقش يك مرتاض هندی ظاهر می شود که اشتباهاً عده ای او را ایفاگر نقش حاجی آقا دانسته اند .

روزنامه اطلاعات خبر میدهد که : « ساعت ۵ بعد از ظهر یازدهم بهمن سال ۱۳۱۲ اولین نمایش اولین فیلم ایرانی که توسط آرتیست های ایرانی برداشته شده بمعرض نمایش گذارده شده است » . و سپس می افزاید : « فیلم مزبور نواقص زیاد داشت ؛ تاریک بود ، صورتها سیاه بودند ، قسمت تکنیکی فیلم رضایتبخش نبود » .

آقای سعید نفیسی رئیس هیئت مدیره علمی مؤسسه درنطق افتتاحیه‌ی خود در حضور
عده‌ای از رجال و نمایندگان مجلس و محترمین در سینما «رویال» می‌گوید که این فیلم
با دستگاه‌های کهنه و سیستم چندین دهسال قبل برداشته شده است .
فیلم از چهارشنبه یازدهم بهمن تا شنبه ۱۴ بهمن در سینما رویال بنمایش عموم
گذاشته می‌شود و چهل سهم صد تومانی را که رفقا خریده‌اند تأمین نمی‌شود .
درست چهار روز قبل سینما سپه بعد از یکماه فیلم «دختر لر» را برداشته است .
این فیلم قبلاً مدتی هم در سینما مایاک (دیدبان) نشان داده شده که در نتیجه تمام
معیارهای سینمایی مردم را بهم ریخته و عوض کرده بود . در تهران اغلب سینماها از
جمله : ایران ، پارس ، جهان ، مایاک ، سپه فیلم ناطق نشان میدهند .
عنصر جدیدی وارد سینمای ایران شده است . «صدا» و «حاجی آقا آکتورسینه» نوشته‌ی
فارسی ، روسی و فرانسه دارد .

دختر لر فروش فراوانی می‌کند . عبدالحسین سپنتا شهرتی بهم می‌زند .
او حال در هندوستان دارد برای هزاره فردوسی فیلم «فردوسی» را می‌سازد که
نصرت‌الله محترم در نقش سلطان محمود غزنوی ظاهر می‌شود .
فیلم دختر لر هر چه مقداری تبلیغاتی است ولی واقعیاتی را هم بطور مؤثری بیان
می‌کند . دوربین در اواخر فیلم بحرکت درمی‌آید . گاهی پن و تیلت می‌کند و صدا ،
منظره ، هیجان و بالاتر از همه چهرهٔ يك ستارهٔ جوان ایرانی (خانم روح‌انگیز سامی‌نژاد)
آن‌ها را روی صندلی می‌خکوب می‌کند . استقبال مردم از این فیلم نشان میدهد که هرچند
مردم تا حد زیادی شیفته‌ی اغواگری‌های صدا شده‌اند ولیکن کار با ارزش را هم تشخیص
می‌دهند .

گروه دیگری که از او هانیان جدا شد همچون اطفال یتیم‌تنها ماند . برای کارگردانی
آمادگی نداشت (بعلاوه‌ی نداشتن دوربین فیلمبرداری) در این اوان ابراهیم مرادی که بملل
فراوانی فیلم «انتقام برادر» را نیمه‌کاره رها کرده و از بندر پهلوی برای بخت آزمائی
به تهران آمده بود برای کار بهردری میزد ، قرار می‌شود برای شرکت (کازانوا) متعلق
به زاهدی و وهاب‌زاده فیلم بسازد . حتی مونو کروم انتقام برادر را به آنها نشان میدهد
ولی هنگام پول دادن و سرمایه‌گذاری همه چیز عوض می‌شود و بی نتیجه موسسه را رها
می‌کند . وی با وجود ناکامی‌های فراوان هنوز اشتیاق فراوانی بکارداشت .

قبلاً موجبات این ناکامی‌ها را دولت خیلی خوب برای او فراهم کرده بود ؛ نظارت
منطقی دولت و بانک ملی بر امور ارزی و اسعار که از سال ۱۳۰۷ شروع شده تشدید
می‌شود و بمنظور ایجاد موازنه‌ی ارزی و حفظ ارزش خارجی ریال تصمیمات لازم را

بهرحله‌ی اجرا می‌گذارد و در خرید و فروش گواهی ارز بحساب دولت مداخله می‌کند و بموجب قانون انحصار تجارت خارجی مصوب اسفند ۱۳۱۱ حق صادرات و واردات کلیه کالاها در انحصار دولت قرار می‌گیرد (بصورتی که بصره مخففه) (به مقاله‌ای پیرامون قانون اسعار خارجی ۲ مرداد ۱۳۰۹ روزنامه ایران و بسیاری مقالات بانکی از جمله کیهان سال مراجعه فرمائید).

و بموجب همین قانون وسایل فیلمبرداری مرادی را که از «زایس ایگون» آلمان خریداری کرده نگه‌می‌دارند.

مرادی ثابت می‌کند که قانون عطف بماسبق نمی‌شود و وسایلش را آزاد می‌کند. تازه می‌خواهد، نفس راحتی بکشد و با اشتیاق کلید بزند و شروع کند که از طرف نظمی جلوی کارش را می‌گیرند. باز موانع را پشت سر می‌گذارد. ولی تا تیمسار آیرم و بسیاری کسان دیگر را با منطق راضی می‌کند یکی دوسال می‌گذرد.

شانس می‌آورد که بخاطر مدتی اقامتش در روسیه تحت پی‌کرد قرار نمی‌گیرد. زیرا میدانیم که در همین زمان (۱۳۱۱) میر سیف‌الدین کرمانشاهی که قبلاً با و اشاره شد تحت پی‌کرد قرار می‌گیرد و خود کشی می‌کند (به جزوای نوشته‌ی دکتر ابوالقاسم جنتی‌عطائی در مورد میر سیف‌الدین کرمانشاهی مراجعه شود).

با وجود این مرادی را می‌توان اولین کارگردان ایرانی‌الاصل که در ایران فیلم ساخته و به‌بارتی کلیشه‌ای پدر سینمای ایران دانست.

بیش از ۷۰۰ متر از انتقام برادر یا «روح و جسم» را که داستان خیانت برادری به برادر دیگرست نمی‌تواند فیلمبرداری کند. همین مقدار را همراه با یک پرده رقص، دو پرده نمایش در رشت و بندر پهلوی نشان می‌دهد و بتهران می‌آید.

قبلاً گفتیم که ابراهیم مرادی در تهران بدنبال یافتن موقعیت برای فیلمسازی است. با گروه دوم اوهانیان آشنا میشود و با شرکت احمد دهقان، محمد علی قطبی و احمد گرجی دومین استودیوی ایران، «شرکت محدود فیلم ایران» را تأسیس می‌کند. ارقام هنوز روی اولین و دومین دور میزند. در اردیبهشت ۱۳۱۱ اداره سیاسی تهران اجازه ساختن فیلم بوالهوس را صادر کرد.

خرداد سال ۱۳۱۲ شده است. مرادی برای جلو دورین بردن داستانش بتعدادی هنرپیشه دیگر احتیاج دارد و از آنجا که تاریخ را درک کرده و می‌خواهد همیشه «اولین» باشد اعلانی باین شکل به روزنامه‌ها می‌دهد:

اولین مؤسسه‌ی فیلمبرداری ایران.
«شرکت فیلم ایران برای فیلمبرداریهای خود کلاسی تشکیل داده و عده‌ای رامجاناً

در کلاس مذکور برای تربیت آرتیست می‌پذیرد. خانمها و آقایان داوطلب تا ۲۵ خرداد همه روزه از ۵ تا ۷ بعد از ظهر بدفتر مرکزی و آتلیه شرکت واقع در خیابان امیریه کوچی و ستاهل مراجعه نمایند.

انتخاب نام ایران فیلم در مقابل پرس فیلم خودش نوعی درک زمان است. ایرانیان روشنفکر از اینکه جهانیان کشورشان را بنام پرس و پرشیا می‌شناسند رنج می‌برند و سرانجام در دیماه سال ۱۳۱۳ بکلیه سفارتخانه‌های ایران در خارج از کشور دستور داده می‌شود که تغییر نام «پرس» را به «ایران» برای اول فروردین ۱۳۱۴ آماده کنند. دنیا باید این مملکت را با اسم اصلیش یعنی «ایران» بشناسد.

فیلم «بوالهوس» درست پنج ماه بعد از دختر لر و چهارماه بعد از حاجی آقا آکتور سینما طبق تشریفات در سینما مایاک بنمایش درمی‌آید. محمدعلی قطبی لر جوان اول شهری فیلم را بازی کرد و گرجی نقش مرد ثروتمندی را داشت.

خانم قدسی پرتوی در نقش زن اول فیلم ظاهر شد و آقای آشتی و خانم آسیه هم نقش‌هایی ایفا می‌کردند.

«بوالهوس» اولین فیلمی بود که مقایسه‌ای بین زندگی شهر کوچک و بزرگ و طرز تفکر شهری و دهاتی بدست میداد که چگونه يك جوان شهرستانی گول مظاهر پایتخت را می‌خورد.

مسئله‌ی اساسی فیلم، ضرب المثل قدیمی «کبوتر با کبوتر باز با باز» است. رشید یاسمی در این جبهه مقابل سعید نفیسی (گروه او هانیان) قرار گرفت، ولی کاری از پیش نرفت. فیلم مدت‌ها دیر تمام شد. اکثر سینماها ناطق شده‌اند. فیلم را در سینما مایاک (دیدبان) نمایش میدهند. خاطره فیلم «دختر لر» با مردم مانده است.

با این همه ۵ شب فروش می‌کند و فروغی نخست وزیر وقت دوبار بدیدن این فیلم می‌رود. روزنامه‌ی اطلاعات اردیبهشت ۱۳۱۴ گزارش میدهد: «این سومین فیلمی ایرانی است که در تهران بنمایش در می‌آید. خوشبختانه ترقی تدریجی و شایان فیلمبرداری در تهران بخوبی محسوس و ملاحظه می‌شود که قدم‌های بلندی برای توسعه و پیشرفت فیلمبرداری برداشته شده است.»

در مراسم افتتاح، رئیس مجلس شورای ملی، نمایندگان و محترمین و رؤسای ادارات شرکت داشتند. . . . قبل از شروع آقای دکتر سید ولی‌الله خان نصر مدیر کل وزارت معارف نطق مبسوطی دایر بمعرفی شرکت محدود فیلم ایران. . . ایراد داشتند و در

حاجتمه آقای فهیمی رئیس اداره انطباعات وزارت معارف يك قطعه مدال علمی که برای مؤسسه فیلمبرداری تصویب شده بود در میان کف زدنهای حضار به آقای مرادی اداره کننده مؤسسه از طرف وزارت معارف اعطا کردند . فیلم بوالهوس یکساعت تمام طول کشید . بعضی از قسمت های فیلم چسبندگی پیدا نمی کرد .

سینمای ناطق و دور ماندن از جریانات و تحولات جهان سینما و دیروارد عمل شدن ، پول نداشتن ، عدم امکانات ، باور نداشتن ، هجوم تکنیک ، بلایی که در کمین بود بر سر سینمای نوپای ایران آورد و هر دو گروه واپس زدند . هیچ دستگاهی هم در اندیشهی این صنعت - هنر نبود .

سینما هیچوقت جدی گرفته نشد و هر چند نخست وزیر ، وزرا و وکلا و رؤسای ادارات برای دیدن این فیلمها می آمدند ولی کمک واقعی یعنی تجدید فیلمهای خارجی و همچنین کمک مستقیم به سینماگران و تهیه کنندگان جوان صورت نگرفت .

سینمای فارسی جائی در اقتصاد ایران نداشت . در حالی که هجوم فیلمهای آمریکائی بطور سرسام آوری سینماهای پایتخت و مراکز استانها را می انباشت .

سینماها هر سه یا چهار روز یکبار فیلم عوض می کردند . رقابت آشکاری بین صاحبان سینما جریان داشت .

گریشا که در زمان سردار سپه مرحوم رضا شاه کبیر با همسرش از شوروی وارد ایران شده بود ابتدا در رشت (پشت شهربانی) سینمائی بر پا کرد و بعد به تهران آمد و با گوبیلز و ساکووار لیدزه سینما مایاک (دیدبان) سهیلای فعلی را تأسیس کردند .

سینما ایران توسط لوین - یا کوبسون (یعقوب زاده) و امیل زورکوف برپا شد و علی وکیلی گراند سینما را در جنب گرازد هتل و سینما سپه را در خیابان سپه (محل سینما زهره) تأسیس کرد . (مسلماً فصلی از کتاب حاضر به سینماها اختصاص دارد که فعلاً بهمین بسنده میکنم) .

مردمی که فیلم «راسپوتین» را با صدا مشاهده کرده و آواز سپنتارا در فیلم دختر لر شنیده اند فیلمهایی مثل حاجی آقا آکتور سینما و بوالهوس را تحمل نمیکنند .

مرادی میکوشد فیلمش را نجات دهد . برای فیلمش آهنگ می سازد و چند موزیسین آنرا اجرا می کنند . حتی خود وی قطعه ای سلو می نوازد . رهبر ارکستر از سوراخ کنار آپاراتخانه صحنه را میدید و موزیک مورد نظر اجرا می شد ، حتی آوازی هم خوانده شد . باین ترتیب فیلم بوالهوس بعنوان فیلم ناطق بمردم عرضه گردید .

و مرادی در جوابیهی آقای مستعان که در روزنامهی اطلاعات (بدون نام نویسنده) انتقاد کرده است : «چرا وقتی خسرو به عیاشی می رود آثار تاریخی ایرانرا می بیند ؟» در

روزنامه شفق سرخ متعلق به آقای علی دشتی خاطر نشان می کند که دو نفر به ماء غسل میروند و این مناظر را می بینند .

(لغت ماء غسل تازه متداول شده است) .

ابراهیم مرادی در خلال این جوابیه از کار خودش هم انتقاد می کند که وقتی در این مملکت يك لامپ برای نور دادن نداریم و یا برای فیکس کردن فیلم آنرا در آب حوض می اندازیم دیگر چه توقعی دارید ؟

گروه اوهانیان و مرادی هر دو بی طاقت می شوند . اوهانیان (او گانیانس) که در گرما گرم تهیه فیلم حاجی آقا برای سومین دوره مدرسه ی آرتیستی خود هم دانشجو پذیرفته است و ضمن معرفی خانم فخر الزمان جبار وزیری بعنوان مدیره کل مدارس اعلام می کند که خانمهای محترمه با معرفی یکی از اقوام نزدیک خود بمدرسه آرتیستی نسوان پذیرفته خواهند شد . در نظر دارد از زندگی رضاشاه فیلمی تهیه کند که به نتیجه نمی رسد و همچنین فارغ التحصیلان این دوره سرگردان میمانند .

فقط خانم فخر الزمان جبار وزیری مدیره مدرسه توسط نماینده شرکت امپریال هند کشف می شود و برای بازی در فیلم لیلی و مجنون به هندوستان می رود .

خانم جبار وزیری در نامه ای به آقای سپنتا می نویسد که به جوانی بنام صادق هدایت برخورد کرده که گویا می خواسته برای وارد شدن بامر فیلمسازی به هندوستان بیاید . (اصل نامه نزد آقای دکتر ساسان سپنتا استاد دانشگاه اصفهان محفوظ است) .

از طرف دیگر دورین فیلمبرداری مرادی ۱۶ کادر در ثانیه کار میکند و تعویض آن با شرایط ناجور گروه موافق نیست . در اثريك اختلاف پراکنده می شوند .

ولی نامی جدید دوام می آورد : عبدالحسین سپنتا

و در حالیکه خان بهادر اردشیر ایرانی رسماً رژیسور (کارگردان) فیلم است و در سکانس افتتاحیه ی فیلم هم ظاهر می شود و صحبت هائی می کند ولی در ایران همه کس سپنتا را سازنده اصلی فیلم می داند . چرا ؟

زیرا سپنتا بازیگر اول و سناریست فیلم در خیل اسامی تیتراژ با رستم ایرانی ، ادی ایرانی (همان اردشیر ایرانی) و بهرام ایرانی تنها کسی است که می تواند راجع به ایران فیلم بسازد .

ولی طبیعی است اگر سپنتا از نظر تکنیکی در این فیلم و تا حدودی فیلم « فردوسی » زیر نظر و دستیار اردشیر ایرانی باشد .

ورقه های آگهی ی فیلم « دختر لر » مدتها بدرو دیوار میماند و در شهرستانها هم فیلم فروش خوبی می کند ،

کمپانی امپریال فیلم، رأساً نمایندگی در ایران استخدام می‌کند (عبدالعلی و بعد دماوندی) حتی در عراق نیز فیلم را نمایش می‌دهند.

خانم روح انگیز سامی نژاد اولین هنرپیشه زن فیلم ناطق ایرانی بخوبی نقش دختر لر را ایفا می‌کند.

مرحوم سپنتا در مصاحبه‌ی فیلم شده‌ای گفته است که سناریو را بخاطر این دختر که لهجه‌ی کرمانی داشت عوض کرده است.

هنوز که هنوزست در سال ۱۳۵۱ این فیلم مثل کابوسی تمام زندگی این زن گوشه گیر و تنها را که زمانی بی‌هیچ سابقه‌ای قبلی و بطور غیر مترقبه‌ای وارد عالم سینما شده بر کرده است.

بمن گفت که از دست مردم متعصب واقعاً زجر کشیده.

و من تأکید میکنم که هیچ اظهار نظری را در مورد این زن که با ورود به سینما تمام آرامش زندگی را از کف داد جز آنچه خودش می‌گوید نپذیرید.

خانم روح انگیز با وجودیکه اغلب بطور کنترل نشده‌ای می‌خندد در حالیکه اشک در چشمانش حلقه زده بود بمن گفت که هنگام اقامت در هند ایرانیهای متعصب مخصوصاً (کرمانیها) او را مورد ضرب و دشنام قرار می‌دادند و حتی بطری بطرفش پرتاب می‌کردند.

وی همیشه مجبور بوده همراه يك محافظ از استودیو امپریال خارج شود.

وبالهیجه‌ی کرمانیش ادامه داد که بخاطر همین ناراحتی‌هایی که موقع فیلمبرداری و بعد از آن چه از طرف فامیل و چه از طرف مردم کشیدم هرگز راضی نشدم در فیلم دیگری بازی کنم.

او هرگز در کاباره یا جائی آواز نخوانده و نباید او را با خانم روح انگیز که درست هنگام نمایش فیلم دختر لر در تهران کنسرت میداده اشتباه کرد.

فیلمهای مستقل سپنتا برای کمپانیهای امپریال، کریشنا و ایست ایندیا East India، هندوستان یکی بعد از دیگری وارد مملکت می‌شود.

تا سال ۱۳۱۵ که سپنتا بعلت بیماری مادرش مجبورست بوطن برگردد.

اکثر کسانی که فیلمهایش را دیده و تحسین کرده‌اند حالا باو مثل يك آدم پولدار و بعضی مثل يك مطرب (۴) می‌نگرند.

لبلی و مجنون (آخرین فیلم تمام شده سپنتا) مدت درازی در گمرک خرمشهر میماند (سپنتا طرح جغد سیاه را هم ریخته بود)

(شاید بموجب قانون انحصار تجارت خارجی مصوب اسفندماه ۱۳۱۱)

جنس فیلم نیترا و آتش گیرست و ثروت زیادی در خطر نابودی است فیلم را ترخیص نمی کنند و سپنتا پول زیادی ندارد .
(در کتاب تاریخ سینما تألیف لودوگا ترجمه ی حسن صفاری نوشته شده است که در سال ۱۹۲۱ در آمریکا هر تهیه کننده سینمایی میبایست ۴۷ مأمور مخصوص سانسور را راضی کند .)

بعد از مدت ها بوسیله ی کارت تجارت یکی از تجار فیلم ترخیص می شود .
در این سال طبق آمار دفتر احصائی تجارتی ایران ۲۱۹۵۱۶ ریال دستگاه نمایش فیلم سینما و قطعات منفصله ی آنها - سوای عدسی که جدا گانه وارد شده - از آمریکا، آلمان، ایتالیا ، سوئیس و فرانسه وارد مملکت می شود .
سینماتوگراف و قطعات منفصله ی آن از ژاپن ۲۱۴۸۸۱ ریال ، فیلم و شیشه های عکاسی و سینماتوگرافی و کاغذ حساس ۷۳۲۴۱۶ ریال .
اولین برخورد مأموران با سپنتا و جبهه گیری سینماها او را آزرده دل میکند . از اینها گذشته هیچ موقعیتی هم برای فیلم سازی پیدا نمی کند . به اصفهان می رود و برای معاش در کارخانه ای بکار می پردازد .
ولی راحتش نمی گذارند :

شاعر ، مترجم ، صاحب امتیاز روزنامه ی دورنمای ایران (بمبئی ۱۳۰۷) بعدها روزنامه ی سپنتا (اصفهان ۱۳۲۲) ، ایرانشناس پرکاری را بخيال خودشان به هنرپیشه بودن و شاید چیزهای دیگر متهم می کنند . که در جوابشان می سراید :

زهر عیب جوئی چو وا مانده ای	شنیدم که بازیگرم خوانده ای
چه بازی زمن دیدی از دیر باز	که بازیگرم خواندی ای حقّه باز
از آنکه که افتاد از اشتباه	مرا سوی ایران از آن خطه راه
جهان با چو تو مردم زشتخوی	مرا کرد در هر قدم روبروی

ایسن جواب هر هنرمندی به بی خوردان، دزدان کبک صفت ! و سفلگانی راست که می خواهند دامن پاک دیگران را بیالایند .

کوشش سپنتا در راه ایجاد يك شركت فیلم سازی با یاری هندیها بی نتیجه ماند.....
سالها سرعت می گذرند .

مردم تنها به دیدن فیلم های خارجی راضی هستند . موازنه ی ارزی که کمیسیون اسرار آنهمه سنگش را بسینه میزد در مورد فیلم و سینما بهیچوجه مطرح نیست .
شکست خوردگان گروه پرسفیلیم و ایران فیلم آنچنان ناکام می شوند که هیچ تجربه ی دیگری را در این سالها جایز نمی شمردند :

تنها مرادی پس از لطف وزارت معارف و منایع مستظرفه مدتی هم سینمای تعلیم و تربیت برای آن وزارتخانه برآورد و در قبال شش‌شاهی بدانش آموزان فیلم نشان می‌دهد.

در ستون اخبار خصوصی روزنامه‌ی اطلاعات ۱۶ دیماه ۱۳۱۳ می‌خوانیم که :
اخیراً دستگاه سینما در سالن دارالفنون نصب گردیده و سالن مزبور از هر جهت برای این منظور آماده شده است . که بتدریج مطابق پروگرام‌هاییکه از طرف وزارت معارف تهیه می‌شود محصلین آنچه را که تاکنون در کتاب می‌دیدند برای‌الین نیز در سینما مشاهده کنند .

در همین سال روزنامه‌ی شفق و اطلاعات متن لایحه‌الحاق ایران به قرارداد تسهیل دوران بین‌المللی فیلمهای تربیتی مشتمل به ۲۱ ماده که در یازدهم اکتبر ۱۹۳۳ منعقد شده جاب می‌کنند .

ولی دیگر فیلمی ساخته نمی‌شود . استعدادهای شناخته نمی‌شوند و در بوته‌ی فراموشی فرو می‌روند .

از سال ۱۳۱۴ تمام دنیاقت ایران را بجای «پرس» و «پرشیا» می‌پذیرند ولی فیلمی از ایران به‌خارج از مرزها رسوخ نمی‌کند .

سینماگران ما تاریخ را نیمه‌کاره‌ها می‌کنند . فقط نامی می‌گذارند و می‌روند . تأسف در این است که تمام کوششها در حد حقیر فردی باقی میمانند و با یأس و شکست یکفرد تمام پایه‌ها فرو می‌ریزند .

البته شرایط اجتماعی و اقتصادی را هم فراموش نمی‌کنیم.

در هر صورت تا سال ۱۳۲۶ دیگر هیچکس سنگی بر بنائی که اوهانیان و مرادی در ایران پایه‌گذاری کردند و سهند در هندوستان آنرا بالابرد اضافه نکرد .